

## برگی از تاریخ تشیع در جبل عامل

رضا مختاری

در طول تاریخ غیبت، در برهه های گوناگون، شهر یا شهرهایی، مرکز حوزه های علمی تشیع به شمار می آمده اند، مانند بغداد، قم، نجف، حله، جبل عامل، اصفهان.

در این میان، جبل عامل از موفق ترین، اثرگذارترین و پرفایده ترین حوزه هاست.

می دانیم که در پی افول یا از رونق افتادن حوزه علمی در شهر یا کشوری، حوزه در شهر و دیار دیگری سر بر می آورد؛ در مثل در سده پنجم، پس از فروپاشی حوزه شیعه در بغداد، حوزه نجف به دست پربرتک شیخ الطائفه شیخ طوسی (م: ۷۶۰) بنیان گذارده شد. و پس از مدتی از رونق افتاد. آن گاه حوزه حله شکوفا شد و در دوران محقق حلی (م: ۶۷۶) و علامه حلی (م: ۷۲۶) به اوج شکوفایی خود رسید و پس از دوره شاگردان علامه حلی: فخرالدین فرزند علامه (م: ۷۷۱) عمیدالدین (م: ۷۵۴) و ضیاء الدین، هر دو پسر خواهر علامه، به دلیل هایی که نمی دانم در جایی شرح داده شده یا نه، به سردی گرایید. و شاگرد بزرگ و برجسته این سه بزرگوار؛ یعنی محمد بن مکی شهید اول (بعد از ۷۲۴-۷۸۶) دمشق و جبل عامل، به ویژه جزین را مرکز تلاش ها و تکاپوهای علمی خود قرار داد و شاگردان بسیاری پرورش داد و شهرت و آوازه اش عالمگیر شد، به گونه ای که سرداران ایران از او خواستند که به ایران بیاید؛ ولی او عذر آورد و لمعه دمشقیه را به گونه کرامت آمیزی نگاشت و برای آنان فرستاد. #

از عهد شهید اول (م: ۷۸۶) تا حدود دویست و پنجاه سال - یعنی از سال ۷۵۰ که تلاش علمی شهید اول شروع می شود، تا حدود سال ۱۰۰۰، بزرگ ترین و بنام ترین فقیهان و عالمان دین، از جبل عامل برخاسته اند.

و از ایران در این مدت طولانی، هیچ فقیه بنامی برخاسته است، به جز محقق اردبیلی (م: ۹۹۳). عالمان و فقیهان عراق و سایر کشورها هم در این دوره، به پای عالمان جبل عامل نمی رسند، بزرگانی مانند: ابن فهد حلی (م: ۸۴۱) و فاضل مقداد سیوری (م: ۸۳۶) و شیخ ابراهیم قطیفی (معاصر محقق کرکی) هر چند از غیر جبل عامل برخاسته اند؛ اما شماری مانند: فاضل مقداد، شاگرد بی واسطه شهید اول هستند و شماری مانند: ابن فهد، شاگرد با واسطه. اما هیچ یک در حد شهیدین و محقق کرکی و مانند آنان، مؤسس و مبتکر نیستند.

باری، در این دوره ۲۵۰ ساله، ستارگان درخشانی از جبل عامل طلوع کردند و در حوزه جبل عامل، تربیت شدند که کسانی مانند: شهید اول (م: ۷۸۶) علی بن یونس نباطی بیاضی (م: ۸۷۷) محقق میسی (م: ۹۳۸) محقق کرکی (م: ۹۴۰) شهید ثانی (م: ۹۶۵)، شیخ حسین بن عبدالصمد، والد بزرگوار شیخ بهایی (م: ۹۸۴) سید محمد نوه شهید ثانی (م: ۱۰۰۹)، و سرانجام شیخ حسن فرزند شهید ثانی (م: ۱۰۱۱) در زمره بزرگ ترین و نام آوردترین آنان اند.

{(۲)}

پس از تشکیل دولت صفوی در ایران، و از سوی دیگر، فشارهای دولت عثمانی بر شیعیان و عالمان حوزه جبل عامل، مهاجرت عالمان جبل عامل به ایران آغاز شد و بزرگ ترین شاگرد شهید ثانی، شیخ حسین بن عبدالصمد، در زمان حیات شهید ثانی - و شاید به امر او - به ایران آمد و گزارش سفر خود را به ایران، به امر شهید، برای وی فرستاد. # مدتی پس از آن بود که حوزه جبل عامل از هم پاشید و به دیگر سخن، در جبل عامل غروب و در ایران طلوع کرد و برای ایران و دولت صفویه، برکت های بی شمار داشت که به بنیان گذاری حوزه علمی اصفهان و پرورش یافتن بزرگانی در حوزه اصفهان انجامید، بزرگانی مانند: علامه محمد تقی مجلسی (م: ۱۰۷۰) شاگرد بی واسطه شیخ بهایی، فیض کاشانی (م: ۱۰۹۱) و محقق سبزواری (م: ۱۰۹۰) در پرتو مهاجرت علمای جبل عامل به ایران و بنیان گذاری حوزه علمی اصفهان، بالیدند و به رونق حوزه علمی ایران کمک شایان کردند.

{(۳)}

اکنون که کوتاه و فشرده، به تاریخچه برآمدن و برافزاندن حوزه جبل عامل، اشاره شد، به پاره ای از نکته هایی که نمایان گر جایگاه والا، مهم و نقش آفرین آن است می پردازیم و پاره ای از سخنان در این باره را نقل می کنیم. بزرگی و جایگاه والای جزین - زادگاه و حوزه علمی شهید اول - چنان چشم نواز و دارای اهمیت است که ذهبی در مختصر تاریخ الاسلام، از آن به عنوان: «مأوی الرافضة» یاد می کند و آن جا را جایگاه شیعه می داند. همچنین قلقشندی در صبح الأعشی، متن بیانیه ای را از والی دمشق، که سال ۷۶۴ (و شاید ۷۸۴) و دوران اوج تلاش های شهید اول، صادر شده نقل کرده است. هر چند این بیانیه، آکنده از بهتان های بسیار به شیعه است، ولی نشان دهنده تلاش های گسترده و بنیادین، هدف مند و اثر گذار شیعه در آن دوره تاریک است. قلقشندی پیش از نقل متن بیانیه یاد شده می نویسد:

«هذه نسخة توقيع كريم - بمنع أهل صيدا و بيروت و أعمالهما من اعتقاد الرافضة و الشيعة وردعهم، والرجوع إلي السنة والجماعة ... - في خامس عشرین جمادی الآخره سنه أربع و ستین و سبعمانه»#

این نبشته ای است ارزشمند در باره بازداشتن اهل صیدا و بیروت پیرامون آن ها از اعتقاد رافضیان و شیعیان و بازگشت آنان به سنت و جماعت ۱/۲۵/جمادی الآخره ۷۶۴.

و آن گاه متن آن را بدین گونه نقل می کند:

«... و قد بلغنا أن جماعة من أهل بيروت و ضواحيها، و صيدا و نواحيها، و أعمالها المضافة إليها، و جهاتها المحسوبه عليها، و مزارع كل من الجهتين و ضياعها، و أصقاعها و بقاعها، قد انتحلوا هذا المذهب الباطل و أظهروه، و عملوا به و قرروه، و بثوه في العامه و نشره، و اتخذوه دينا يعتقدونه، و شرعا يعتمدونه، و سلکوا منهاجه، و خاضوا لجاجه، و أصلوه و فرعوه، و تدینوا به و شرعوه، و حصوله و فصلوه، و بلغوه إلي نفوس أتباعهم و وصلوه، و عظموا أحكامه، و قدموا حکامه، و تمموا تجيله و إعظامه؛ فهم بباطله عاملون، و بمقتضاه يتعاملون، و لأعلام علمه حاملون، و للفساد قابلون، و بغير السداد قائلون، و بحرمة حرامه عائدون، و بحمي حمايته لائذون، و بکعبه ضلاله طائفون، و بسده شدته عاکفون؛ و إنهم يسبون خير الخلق بعد الأنبياء و المرسلين، و يستحلون دم أهل السنة من المسلمين، و يستبيحون نکاح المتعه و يرتكبونه، و يأکلون مال مخالفهم و ينتهبونه، و يجمعون بين الأختين في النکاح، و يتدينون بالكفر الصراح، إلي غير ذلك من فروع هذا الأصل الخبيث، و المذهب الذي ساوي في البطلان مذهب التثليث. #

فأنکرنا ذلك غايه الإنكار، و أكبرنا وقوعه أشد إكبار، و غضبنا لله تعالی أن يكون في هذه الدوله للكفر إذاعه، و للمعصيه إشاده و إشاعه، و للطاعه إخافه و إضاعه، و للإيمان أزجي بضاعه، و أردنا أن نجهز طائفه من عسکر الإسلام، و فرقه من جند الامام، تستأصل شأفه هذه العصبه الملحده، و تطهر الأرض من رجس هذه المفسده؛ ثم رأينا أن نقدم الإنذار، و نسبق إليهم بالإعذار، فکتبنا هذا الكتاب، و وجهنا هذا الخطاب، ليقراً علي کافتهم و يبلغ إلي خاصتهم و عامتهم، يعلمهم هذه الأمور التي فعلوها، و المذاهب التي انتحلوها، تبيح دماءهم و أموالهم، و تقتضي تعميمهم بالعذاب و استئصالهم؛ فإن من استحل ما حرم الله تعالی و عرف كونه من الدين ضروره فقد كفر، و قد قال الله تعالی: « و أن تجمعوا بين الأختين إلا ما قد سلف» عطفاً علي ما حکم بتحريمه، و أطلق النص فتعين حملة علي تعميمه؛ و قد انعقد علي ذلك الإجماع، و انقطعت عن مخالفته الأطماع، و مخالفه الاجماع حرام بقول من لم يزل سميعاً بصيراً: «و من يشاقق الرسول من بعد ما تبين له الهدى و يتبع غير سبيل المؤمنین نوله ما تولي و نصله جهنم و ساءت مصيراً» و نکاح المتعه منسوخ، و عقده في نفس الأمر مفسوخ، و من ارتكبه بعد علمه بتحريمه و اشتهاه، فقد خرج عن الدين برده الحق و إنکاره، و فاعله إن لم يتب فهو مقتول، و عذره فيما يأتيه من ذلك غير مقبول،#

و سب الصحابه (رضوان الله عليهم) مخالف لما أمر به رسول الله (ص) من تعظيمهم، و منابذ لتصريحه باحترامهم و تجليلهم، و مخالفته (ع) فيما شرعه من الأحكام، موجهه للكفر عند كل قائل و إمام، و مرتكب ذلك علي العقوبه سائر، و إلي الجحيم صائر. و من قذف عائشه ام المؤمنين (رضي الله عنها) بعد ما برأها الله تعالي فقد خالف كتابه العظيم، و استحق من الله النكال البليغ و العذاب الأليم، و علي ذلك قامت واضحات الدلائل، و به أخذ الأواخر و الاوائل، و هو المنهج القويم، و الصراط المستقيم، و ما عدا ذلك فهو مردود، و من المله غير معدود، و حادت في الدين، و باعث من الملحدين، و قد قال الصادق في كل مقاله، و الموضح في كل دلاله: **كُلُّ مَحْدُوثٍ بَدَعُهُ وَ كُلُّ بَدْعِهِ ضَلَالَةٌ**؛ فتوبوا إلي الله جميعا، و عودوا إلي الجملة سريعا، و فارقوا مذهب أهل الضلالة، و جانبوا عصبه الجهاله، و اسمعوا مقاله الناصح لكم في دينكم و عوا، و عن الغي الرجعوا، و إلي الرشاد راجعوا، و إلي مغفره من ربكم و جنه عرضها السموات و الارض باتباع السنه بادروا و سارعوا؛ و من كان عنده امرأه بنكاح متعه فلا يقربها، و ليحذر من غشيانها وليتجنبها، و من نكح اختين في عقدين فليفارق الثانية منهما؛ فإن عقدها هو الباطل، و إن كانتا في عقد واحد فليخرجهما معا عن حبالته و لا يماطل؛ فإن عذاب الله شديد، و نكال المجرم في الحميم كل يوم يزيد، و دار غضب الله تنادي بأعدائه: هل من مزيد؛ فإطلاقه لكم بعذابه و لا قدره علي أليم عقابه، و لا مفر للظالم منه و لا خلاص، و لا ملجأ و لا مناص؛#  
فرحم الله تعالي امرأ نظر لنفسه، و استعد لرمسه، و مهد لمصرعه، و وطأ لمضجعه، قبل فوات الفوت، و هجوم الموت، و انقطاع الصوت، و اعتقال اللسان، و انتقال الإنسان، قبل أن تبدل التوبه و لا تقبل، و تذري الدموع و تسبل، و تنقضي الأجال، و ينقطع الأمل و يمتنع العمل، و تزهد من العبد نفسه، و يضمه رمسه، و يرد علي ربه و هو عليه غضبان، و إن سخطه عليه بمخالفته أمره قد بان، و لا ينفعه حينئذ الندم، و لا تقال عثرته إذا زلت به القدم؛ و قد أعذر من أنذر، و أنصف من حذر؛ فإن حزب الله هم الغالبون، و الذين كفروا سيغلبون «و سيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون» (ألهمنا الله و إياكم رشدنا، و وفق إلي مرضيه قصدنا، و جمعنا و إياكم علي الطاعه، و أعاننا جميعا علي السنه و الجماعه، بمنه و كرمه).»

به ما خبر رسیده است که: گروهی از مردمان بیروت و صیدا و پیرامون این دو شهر، به این مذهب باطل [یعنی تشیع] گرویده اند و در اظهار و ترویج و تحکیم میانی آن، بی اندازه می کوشند. اینان از جمله، بهترین مردمان پس از پیامبران را دشنام می دهند و ریختن خون سنیان را حلال می دانند و اموال آنان را غارت می کنند و ازدواج موقت را جایز می شمارند، و در ازدواج جمع بین دو خواهر را روا می پندارند. و جز این ها برخی از کارهای ناشایست دیگر را که انجام می دهند. ما به شدت این مذهب و این رفتارها را محکوم می کنیم و از برای رضای خدا! [از این امور به خشم آمدیم که در دولت ما چنین رفتارهایی سر می زند و در صدد بودیم لشکری بیاراییم که این جماعت و گروه ملحد را از ریشه برکنند و زمین را از پلیدی این تباهی پاک گردانند.]#

سپس به نظرمان رسید که پیش از فرستادن چنان لشکری، هشدار دهیم، از این روی، این بیانیه را صادر کردیم، تا بر آنان خوانده شود و به اطلاع همه آنان برسد و به آنان اعلام شود: کارهایی که انجام می دهند، و مذهبی که به آن گرویده اند، سبب مباح دانستن جان و مال آن ها می شود. آنان باید از مخالفت اهل سنت، نکاح متعه، سب صحابه، توهین به ام المؤمنین و جمع بین دو خواهر در ازدواج، دست بردارند و گرنه رعدآسا بر سر آنان فرود آییم، و بساط باطلشان را برچینیم. ...

{(۴)}

از جمله چیزهایی که نشان دهنده بزرگی، گستردگی و باشکوهی حوزه جبل عامل است، بسیاری علما و مجتهدان آن دیار است، به گونه ای که شیخ حر عاملی (م: ۱۱۰۴) در آغاز أمل الآمل می نویسد:

«از شماری از مشایخ شنیدم که: در روزگار شهید و نزدیک به آن، در روستایی از جبل عامل، هفتاد مجتهد در تشییع جنازه ای شرکت داشتند و در این کتاب، خواهید دید که شمار علمای جبل عامل و نگارش های آنان، حدود یک پنجم علما و نگارش های پسینیان است، با این که گستردگی جغرافیایی جبل عامل، کم تر از یک صدم شهرهای امامیه است.»

بله، در آن روزگار، در روستایی کوچک به نام جبع - که اکنون نیز شهرکی بیش نیست - دو تن از بزرگان و عرصه داران حوزه فقاقت: شیخ حسن صاحب معالم و سید محمد صاحب مدارک، در یک زمان، با هم زندگی می کردند و اکنون سال هاست که در همان روستا در کنار هم آرمیده اند.#

از خدمات ستودنی شیخ حر عاملی، کتاب با ارزش أمل الآمل فی علماء جبل عامل است که در اواخر عمر بابرکت خود، آن را نگاشته است. وی در فائده نهم از خاتمه این کتاب، در باره انگیزه اش از نگارش آن می نویسد:  
اعلم أني في السنه التي قدمت فيها المشهد الرضوي - و هي سنه ١٠٧٣ - و عزمت علي المجاوره به و الإقامه فيه رأيت في المنام كأن رجلا عليه آثار الصلاح يقول لي: «لأي شيء لا تؤلف كتابا تسميه أمل الآمل في علماء جبل عامل؟». فقلت له: إني لأعرفهم كلهم و لا أعرف مؤلفاتهم و أحوالهم كلها. فقال: «إنك تقدر علي تتبعها و استخراجها من مظانها.

ثم انتهت فتعجبت من هذا المنام و فكرت في أنه بعيد من وساوس الشيطان و من تخيلات النفس، و لم يكن خطر يبالي هذا الفكر من قبل اصلا، فلم التفت الي هذا المنام؛ فانه ليس بحجه شرعا و لا هو مرجح لفعل شيء أو تركه، فلم اعمل به مده أربع و عشرين سنه؛ لعدم الاهتمام بالمنام و للاشتغال بأشغال اخر. ثم خطر ببالي أن افعل ذلك لأسباب كثيره أشرت إلي بعضها في المقدمات.»

شیخ حر عاملی حدیثی نیز در فضیلت اهل این سرزمین در دوره غیبت به نقل از خط شهید اول نقل می کند که خواندنی است.#

{(5)}

وجود کتابخانه های غنی، و در اختیار داشتن بسیاری از منابع بسیاری از منابعی که امروزه در اختیار ما نیست، از ویژگی های حوزه جبل عامل است. از باب نمونه شهید اول از منابع بسیاری مطالبی نقل می کند که حتی علامه و محقق هم در آثار خود از آن منابع مطالبی نقل نکرده اند. و چون آن منابع امروزه در اختیار ما نیست، تنها از آثار شهید بدان ها پی می بریم و از درونمایه آنها باخبر می شویم. در مثل شهید اول، فقط در غایه المراد نام این آثار را می برد و از آن ها مطالبی نقل می کند که در هیچ یک از منابع پیش از شهید خبری از آنها نیست:

١. الكامل، لابن البراج ( غایه المراد، ج ٥٠٥/١؛ ج ٤٥/٢، ١٣٧؛ ج ١٣٣/٣؛ ج ١٠/٤، ٣٥، ٣٦١، ٣٦١، ٤٤٦، ٤٨٢، ٤٩٩، ٥٣٨).

٢. الروضه، لابن براج (ج ١٥/١).

٣. الموجز، لابن البراج (ج ١٦/١؛ ج ٣٥/٤، ١٥٩، ٣٦١، ٤٨٢، ٤٩٩).

٤. البشري، للسید احمد بن طاوس (ج ٧٨/١؛ ج ٩٧/٢).

٥. الفاخر، لأبوالفضل الجعفي (ج ١٥٥/١).

٦. الواسطه، لابن حمزه (ج ٧٧/١، ٢٧٤، ٢٨١، ٢٨٣، ٥٠١؛ ج ٢١/٣).

٧. المنهج الأقدس، لنجيب الدين محمد بن أبي غالي (ج ١٨/١).

٨. المفيد في التكليف، للشيخ أبي الحسن محمد بن محمد البصري (ج ٧٢/١).

- .....
۹. غايه الإحكام في تصحيح تلخيص المرام، للعلامة الحلبي (ج ۱/۴۳۱، ۴۴۸).
  ۱۰. النيات، لقطب الدين الراوندي (ج ۱/۳۷).
  ۱۱. النيات، لمعين الدين المصري (ج ۱/۳۷).
  ۱۲. الرفع، لركن الدين الجرجاني (ج ۱/۲۵).
  ۱۳. الحاوي، لركن الدين الجرجاني (ج ۱/۲۵).
  ۱۴. رساله في المضافه، لورام بن ابي فراس (ج ۱/۹۹، ۱۰۴، ۱۰۵).#
  ۱۵. رساله في المضافه، للشيخ أبي الحسن علي بن منصور بن تقي الحلبي (ج ۱/۹۹).
  ۱۶. رساله في قضاء الفوائت، للشيخ يحيى بن سعيد الحلبي (ج ۱/۱۰۱).
  ۱۷. رساله في الايراد علي تعريف القواعد للطهاره، لنصيرالدين القاشي (ج ۱/۲۱).
  ۱۸. الملاذ، للسيد احمد بن طاوس (ج ۳/۳۱۴؛ ج ۴/۲۴۰).
  ۱۹. الرائع، للراوندي (ج ۴/۲۱۳، ۳۶۳، ۵۴۱).
  ۲۰. الكافي، لابي منصور الطبرسي (ج ۴/۳۲۸، ۳۶۱).
  ۲۱. رساله، لصفي الدين محمد بن معد العلوي الموسوي (ج ۴/۳۲۷).
  ۲۲. التنبيه، للصهرشتي (ج ۳/۴۵۹؛ ج ۴/۳۶۱).
  ۲۳. تهذيب المسترشدين، للكراچكي (ج ۳/۴۵۸).
  ۲۴. شرح النهايه، للشيخ أبي علي ابن الشيخ الطوسي (ج ۱/۱۵، ۲۴).
- افزون بر شهيد اول، عالمان ديگر آن ديار، نيز مانند شهيد ثاني و شاگردش، پدر شيخ بهايي، منابعي در اختيار داشته اند که امروزه در دسترس نيست. در مثل شهيد ثاني در رساله صلاه الجمعة، از نهج العرفان نوشته عمادالدين طبري و تهذيب المسترشدين تأليف کراچكي نام مي برد که پس از شهيد، ديگران به نقل از وي از آن ياد کرده اند.
- همچنين تهذيب شيخ طوسي (م: ۴۶۰) به خط شيخ در اختيار شهيد ثاني بوده است و شيخ حر عاملي آن را لابه لاي کتاب هاي شهيد ثاني ديده است. نيز شهيد از کتاب هايي از جمله از: نزهه ذوي العقول في نسب آل رسول، مطالبتي نقل مي کند که امروزه در کشورهاي اسلامي نسخه اي از آن شناخته نشده و تنها یک نسخه از آن در کتابخانه ملي برلين به شماره ۹۳۹۸ هست.
- اين ها، افزون بر آثار ابن جنيد، ابن ابي عقيل عماني، سيد احمد بن طاوس و ديگر عالماني است که در آثار ديگران، مانند: علامه و محقق نيز آراءشان، نقل شده و شهيدين نيز از آنان نقل کرده اند.#
- همچنين از سخن شيخ حسين، پدر شيخ بهايي و شاگرد بزرگ شهيد ثاني، استفاده مي شود که مدينه العلم شيخ صدوق (م: ۳۸۱) را در اختيار داشته که پس از وي، گم شده و کسي آن را ندیده است.
- وي مي گويد:
- «و أصولنا الخمسه: الكافي و مدينه العلم و كتاب من لا يحضره الفقيه و التهذيب و الاستبصار قد احتوت علي أكثر الأحاديث المرويه عن النبي، صلي الله عليه و آله، والأئمه المعصومين، عليهم السلام عندنا...»
- و از همه اين ها مهم تر، مجموعه هاي شهيد اول است که هر چند آنها از دست رفته است ولي جد شيخ بهايي، شيخ شمس الدين محمد بن علي جبايي (م: ۸۸۶) آن ها را در مجموعه هاي خود گنجانده است و بايد گفت: «فيها ما تشتهي الانفس و تلذ الاعين» که بسياري از آگاهي ها در باره مفاخر اماميه و آثار آنها، تنها به برکت همين مجموعه ها به دست ما رسیده است. اين مجموعه ها منبع بسيار معتبري براي علامه مجلسي، محدث نوري، شيخ

آقا بزرگ تهراني، سيد محسن امين عاملي و سيد حسن صدر بوده است. چون اين جانب اين مجموعه ها را به شرح در کتاب: الشهيد الاول: حياته و آثاره که در آستانه نشر است، شناسانده ام، در اين مجال، بيش از اين به آن ها نمي پردازم.

{(۶)}

براي آگاهي از چگونگي هاي تاريخ جبل عامل، عالمان آن سامان، و رخدادهاي تلخ و شيرين آن، منابع فراواني در دست است که پاره اي از آنها را در اين جا ياد مي کنيم: #

۱. خطط جبل عامل، علامه سيد محسن امين عاملي.
  ۲. تاريخ جبل عامل، محمد جابر آل صفا.
  ۳. تاريخ بيروت، صالح بن يحيي.
  ۴. جبل عامل في التاريخ، محمد تقوي فقيه.
  ۵. التشيع بين جبل عامل و ايران، علي مروه.
  ۶. مقاله «جبل عامل» در دائره المعارف الاسلاميه الشيعيه، سيد حسن امين.
  ۷. الهجرة العامليه الي ايران في العصر الصفوي، شيخ جعفر مهاجر.
  ۸. تاريخ سوريه، لبنان و فلسطين، فيليپ حتي.
  ۹. مهاجرت علماي شيعه از جبل عامل به ايران در عصر صفوي، مهدي فرهاني منفرد.
  ۱۰. جبل عامل تحت الاحتلال الصليبي، شيخ جعفر مهاجر.
  ۱۱. التأسيس لتاريخ الشيعه في لبنان و سوريه، شيخ جعفر مهاجر.
  ۱۲. لبنان من الفتح العربي حتي الفتح العثماني، محمد علي مكّي.
  ۱۳. خطط الشام، محمد كردعلي.
  ۱۴. سنه علماء أبطال، شيخ جعفر مهاجر.
  ۱۵. أمل الآمل في علماء جبل عامل، شيخ حر عاملي.
- اين اثر، «متمم»ها و تكملة هايي دارد که پاره اي از آنها چاپ شده است. در اين جا، از برخي آن ها نام مي بريم: #
- \* تكملة أمل الآمل، علامه سيد حسن صدر، تنها بخشي از آن چاپ شده است.
  - \* تتميم أمل الآمل، شيخ عبدالنبي قزويني، چاپ شده است.
  - \* تتميم أمل الآمل، سيد محمد بحراني.
  - \* تتميم أمل الآمل، سيد عبدالعلي طباطبائي حائري.
  - \* تتميم أمل الآمل، سيد ابراهيم تبريزي قزويني.
  - \* التعليقه علي أمل الآمل، علامه مولوي محمد باقر مجلسي.
  - \* تعليقه أمل الآمل، ميرزا عبدالله افندي، صاحب رياض العلماء، چاپ شده است.

{(۷)}

چنان که يادآور شديم، روزگاري روستاي جزين، مرکز تلاش هاي شهيد اول و سپس شاگردان به نام وي بوده است، به گونه اي که ابن فهد حلي در آغاز ماه محرم ۸۲۴ در جزين از فرزند شهيد اجازه روايت گرفته است. نيز يکي از شاگردان شهيد به سال ۷۸۴، دو سال پيش از شهادت شهيد، کنزالفوائد را از روي خط شهيد در اين روستا استنساخ کرده است.

و هزاران افسوس که امروزه آن شکوه فراموش شده و آن عظمت از یاد رفته است، و از آن کتابخانه ها و جنب و جوش علمي ديگر خبري نيست، به گونه اي که حتي يک خانواده مسلمان در جزين زندگي نمي کند، بلکه همه ساکنان آن ديار مسيحي اند و مسجد شهيد اول در آن روستا، به کليسا دگر شده است و اين ها، همه، بر اثر ستم حاکمان ستم پيشه و بيرون راندن شيعيان از جزين روي داده است.

اما هزاران شکر خدای سبحان را که بر خلاف خواست، سياست راهبردي و برنامه ريزي هاي دشمنان، پس از سده دهم و به دنبال فروپاشي حوزه جبل عامل، باز هم پرتو افشاني ستارگان آن سامان ادامه يافت و فقيهان، عالمان و احياگران بزرگي در آسمان اين منطقه طلوع کردند، مانند: فقيه نامور سيد جواد عاملي، صاحب مفتاح الکرامه، و سيد حسن صدر عاملي، علامه سيد محسن امين و امام سيد عبدالحسين شرف الدين، که امروزه اگر رايه تشيع در آن خطه برافراشته است و برخلاف سرزمين هايي مانند: حجاز، شيعيان نه تنها آزادي کامل دارند، بلکه مظهر عزت و افتخار آن سرزمين شده اند، صد البته تلاش هاي شبان و روزان و توانفرساي بزرگاني، مانند: سيد محسن امين و شرف الدين در به حقيقت پيوستن اين وضع بسيار اثر گذار بوده است. در اين باره، نقل داستاني، وضع سياسي- اجتماعي شام در چند دهه پيش را به خوبي نشان مي دهد: #

در سال ۱۳۵۸ ق. محدث قمي به شام و بعلبک رفته و با علامه شرف الدين و سيد محسن امين ديدار کرده است. فرزند آيت الله ميلاني در اين باره مي گویند:

«در آن سال، محدث قمي با جمعي همسفر بودند. مرحوم حاج سيد عبدالحسين حجت هم از کربلا و مرحوم سيد عبدالحسين شرف الدين الدين از صور و ... به ديدن آقا يان به دمشق آمدند ... در جلسه منزل آقا سيد محسن امين، ايشان به مرحوم حاج شيخ بسيار احترام کرد ... در آن زمان، مرقد حضرت زينب، عليها السلام، خارج شهر شام بود و ... فقط شش اتاق در طرف غربي صحن داشت. مسجد سني ها هم در داخل حرم بود. روز جمعه خطيب سني شيعه را تکفير نمود. از اين جهت، چنان جو نامساعدي به وجود آمد که آقا يان نتوانستند شب را در زينبيه بمانند. معمولاً، آقا يان عصرها به زيارت حضرت رقيه مي رفتند و نماز مغرب و عشا را در ايوان جنوبي مسجد اموي، نزديک مقام رأس الحسين، عليه السلام، مي خواندند و بر سنگ هاي ايوان سجده مي کردند، چون نمي توانستند مهر بگذارند.» به دقت بنگريد! ۶۸ سال پيش، سال ۱۳۵۸ وضع دمشق چنان بود که:

۱. خطيب سني شيعه را تکفير مي کرده است.

۲. عالمان شيعه نتوانسته اند شب در زينبيه بمانند.

۳. در مسجد اموي دمشق نمي توانسته اند مهر بگذارند.

اين وضع را با امروز بسنجيد، تا نتيجه تلاش هاي فرهنگي بزرگاني مانند: سيد عبدالحسين شرف الدين و سيد محسن امين روشن شود.

منبع:

<http://www.historylib.com>